

بختیار همراه با این بدنامی‌ها از ویژگی‌های مثبتی نیز برخوردار بود. او یکی از بالاترین درجات نظامی را در ارتش شاه داشت و در میان برخی افسران بخصوص آنها که در ساواک اشتغال و نفوذ داشتند طرفداران پروپاقرصی داشت؛ از جنگ‌های آذربایجان در زمان فرقه دموکرات (سال‌های ۲۵-۱۳۲۴) تجربیات خوبی در عملیات پارتیزانی و نظامی اندوخته بود؛ بنابراین از توان بالایی در اداره واحدهای رزمی و چریکی سود می‌برد؛ نسبتاً باهوش بود و سری نترس داشت. همچنین مستظهر به امکانات مالی وسیعی بود که از طرف دولت عراق تأمین می‌شد. بالاخره دشمنی با شاه و زنده نگاه داشتن آن، او را در جبهه مشترک، صاحب مکان والائی کرده بود. با توجه به این خصائص بود که بالاترین مرجع قدرت در حزب توده به اشاره روس‌ها، پنهانی باب معامله را با بختیار گشود و به دکتر رادمش مأموریت داد درباره شرایط این همکاری با بختیار مذاکره کند. یکی از رهبران تراز اول حزب توده می‌گوید رادمش واسطه‌آشنایی و معرف شهریاری به بختیار بود.<sup>۱</sup> ولی گویا شهریاری از دو طرف دیگر زرننگر بود و به اشاره مقدمات خاصی برنامه مشترک حزب توده و بختیار را ابتر گذاشت.

#### ۴۵۰- رابطه مقتولین توده‌ای در ساواک و مشروعیت رهبری

کیانوری در این صفحات از لو رفتن علی‌خاوری و پرویز حکمت‌جو به دست عباس شهریاری صحبت می‌کند و از کشته شدن هوشنگ تیزابی سخن می‌گوید. ولی از سرنوشت دردناک سروان وکیلی هیچ حرفی در میان نیست. همسر وکیلی «بازجر و درد از شش افسر حزبی که اینک عضو کمیته مرکزی هستند گله می‌کند که چرا حقایق را می‌پوشانند»<sup>۲</sup> حزب توده برای وکیلی و تیزابی ناله سر می‌دهد و پوستر وکیلی را چاپ و تکثیر می‌کند و «هزاران شعار پر طمطراق درباره‌اش می‌دهند ولی به نامه‌های منتشر شده‌اش که در واقع وصیت‌نامه سیاسی وی، و خود اسناد غیر قابل انکاری در رد رهبری

۱- کژراهه، ص ۲۵۵

۲- ناریا، آیا حزب توده ایران حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران می‌تواند باشد؟ چهارمین خطاب به سومین

کنگره حزب توده ایران، دی ۱۳۵۹ ص ۶۹

است، یکسره مهر مشکوک و مخدوش می‌زنند. همه، بی‌اعتباری‌شان را زیر سرپوش پرویز حکمت جوقهرمان بزرگ مهین و حزب پنهان می‌کنند. درباره‌اش شعر می‌گویند و اشک تمساح می‌ریزند ولی نمی‌گویند چه کسانی او را تعمداً به دست ساواک سپردند. رهبران حزبی نخواستند حتی یکی از نامه‌های حکمت‌جو که خطاب به کمیته مرکزی حزب نوشته و فرستاده بود، چاپ کنند تا معلوم شود چه خیانت عظیمی در جریان تحولات معاصر شده است. کیانوری نیز که در مرکز این لاپوشانی‌ها قرار داشت و اینک که با احساس فضائی آزادتر و راحت‌تر لب به سخن گشوده، بدون هرگونه مسئولیت در این مظالم حزبی، مطلقاً سکوت کرده است.

درباره تیزابی هزاران افسانه ساختند ولی «آقایان نمی‌گویند که تا قبل از مرگ رفیق شهید تیزابی، حتی چنین نامی هم به گوش‌شان نخورده بوده است، هر عوام فریبی و جنجالی را درباره تیزابی برپا می‌کنند ولی نمی‌گویند که طرفداری او از حزب توده، به معنای پذیرش رهبری حزب نبوده است. او فقط در مشی، توده‌ای بود... آری شهیدان حزبی فقط وسیله‌ای هستند برای تبختر آقایان»<sup>۱</sup>

برای مهم جلوه دادن و مشروعیت رهبری حزب توده، علی‌خاوری بعد از انقلاب که هنوز برای همیشه ایران را ترک نکرده بود، در پاسخ به مباحثه یکی از گروه‌های سیاسی، زیرکانه به حرف‌های اصغر زمانی جلاد معروف ساواک استناد کرده و گفته‌های او را هنگامی که در زندان شاه بود، دلیلی متقن بر وجود مشروع و حقانیت این رهبری برشمرده بود. خاوری که گویا خوابنا شده بود می‌گوید در ساواک، اصغر زمانی به او گفته «تو می‌توانی کمونیست باشی، می‌توانی مخالف دستگاه [حکومتی شاه] باقی بمانی، فقط حساب خودت را از کمیته مرکزی حزب توده جدا کن» حال آنکه این گفتگو ظاهراً باید در سال‌های میانی دهه ۵۰ انجام گرفته باشد که ساواک هیچ‌ترسی از حزب توده نداشت و حزب توده «مثل سیب سرخ رسیده‌ای بازیچه دست ساواک» بوده است.<sup>۲</sup>

۱- همان، سومین خطاب، صص ۵۰ و ۵۱

۲- همان، چهارمین خطاب، صص ۶۸ و ۶۹

در میان طوفان خردکننده بعد از ۲۸ مرداد و با شرکت نسل نسبتاً جدیدتری از کادرها که می‌رفتند تا شاید بخشی از رهبری حزب را تحت اختیار و نفوذ خود در آورند، پلنوم چهارم تشکیل می‌گردد و «رهبران ما چون بره‌هایی مطیع و فرمان‌بردار هرچه را کادرها بارشان می‌کنند می‌برند. اما همه را به این خاطر که در پست‌های خود باقی بمانند و می‌مانند... این آقایان دست یک پلیس خود فروخته... را می‌گیرند و به بالای حزب می‌کشانند و تمامی ذخیره حزبی را به وی می‌سپارند تا حزب... و سایر سازمان‌های رزمنده را که به حزب اعتمادکی دارند یکجا و چنان درهم بریزد که خودشان ناگزیر شوند از طریق رادیو اعلام کنند مادر [داخل] کشور با هیچ کس مربوط نیستیم و هیچ تشکیلاتی نداریم. از آن پس هم که دیگر حزبی باقی نمانده، مجدداً می‌کوشند تا هرکس را که به زحمت‌کشان توجه می‌دهد که در اندیشه سازمان نوین برای مبارزه آتی باشند، باروشی از میدان به در کنند که تنها فراگیری آنها از ۴۰ سال به اصطلاح مبارزه است: با لجن پراکنی، با تهمت و با عوام‌فریبی»<sup>۱</sup> و یا به هرگروه نوپا، لکه‌ای و لجنی بچسبانند. این روش، به قول خودشان نتیجهٔ چهل سال «مبارزه» است «نه رفقا، چنین زمان سنج دقیقی برای خیانت را نمی‌تواند دستی کوک نکرده باشد. می‌توان ۲۸ مرداد را هم از همین دریچه دید. این هشدار رفیق شهید و کیلی، چون فریادی در دل چاه، تا هر عمقی می‌رود»:

این احتمال که در میان مسئولین درجه یک حزبی، فردی با رکن ۲ (در آن زمان رکن ۲ نشر ساواک را بازی می‌کرد) ارتباط داشته باشد، منتفی نیست. زیرا پس از ۲۸ مرداد در حساس‌ترین مواقع وقتی تصمیمی گرفته می‌شد، می‌فهمیدیم که قبلاً دستگاه از آن مطلع شده است. در صورتی که موضوع بین چند نفر بیشتر مطرح نشده بود.<sup>۲</sup>

زیرا در اثر خیانت بعضی از رهبران مهم و زبده حزب، ساواک (یعنی فرمانداری نظامی، رکن دو، شهربانی و...) تا مغز و استخوان رهبری حزب رسوخ کرده بود. بعید

۱- همان، سومین خطاب، صص ۵۱ و ۵۲

۲- «نامه‌هایی از زندان» دومین نامهٔ سروان و کیلی، نقل از همان منبع، سومین خطاب، صص ۵۲

نیست یکی عمده ترین اینها کسی باشد که «دستش زیر سنگ» ساواک گیر کرده بود! این قبیل نامه های رسواکننده وسیله سروان و کیلی، هوشنگ نیزایی، پرویز حکمت جو و بعضی دیگر که همگی توسط ساواک سر به نیست شدند، قبل از مرگ از زندان های ایران به رهبری حزب در خارج از کشور نوشته و هشدار داده شد. ولی رهبری حزب، پس از انقلاب که آزادی کامل داشت، گذشته از اینکه تا حد امکان و توان از پخش آنها جلوگیری کرد، مفاد آنها را جعلی و بی پایه خواند. واکنش حزب توده در این مورد هر صاحب نظری را به تأمل و تعمق وامی دارد.

رهبری جدید حزب توده بعد از انقلاب، برای اینکه به وضع آشفته و درهم خود به اصطلاح سامان دهد، در نهایت فرصت طلبی و اغتنام فرصت، قسمت اعظم وقت و فعالیت خود را مصروف این می کرد که در کار گروه های انقلابی سخت اخلال کند، آنهایی که نسبت به حزب توده وابستگی و سرسپردگی نداشتند لو بدهد، در تمام جریانات محلی (گنبد، آذربایجان، کردستان، خرمشهر و غیره) دخالت های بی جا و ناروا نماید و گزارش های خلاف واقع - به منظور سوء استفاده از موقعیت های نامطلوب مملکتی - بدهد تا بتواند حیات انگل وار خود را که حاصلی جز مبارزات مضر نداشت و در واقع عکس العمل های انفعالی و ۴۰ ساله آن حزب بود، ممکن گرداند. ولی چون شالوده محاسباتش به کلی غلط بود، به سختی شکست خورد و اثری از آن تشکیلات مفصل در سطح باقی نماند و مجدداً به زیر زمین رفت. به این ترتیب، حرمت «شهیدان توده ای» نیز ذره ای مشروعیت به رهبری حزب توده نمی بخشد.

## فصل نهم

### گروه‌های چریکی، شبه‌تشکیلات کل و دیردوم حزب

۴۵۱- یا ما، یا با ما، یا هیچ!

کیانوری ضمن چندین صفحه به ارزیابی گروه‌های چریکی که در دو دهه ۴۰ و ۵۰ در ایران فعال بودند می‌پردازد. او در مجموع، غیر از چریک‌های فدائی خلق، کار بقیه گروه‌ها را مردود می‌شمارد. البته برای قتل‌حسابی منصور که کار مستقل حزب ملل اسلامی‌ها در روند تکاملی فدائیان اسلام بود، فرصت طلبانه ارزشگزاری می‌کند و معلوم است چرا. علت اینکه کیانوری چریک‌های فدائی خلق را فعلاً مثبت ارزیابی می‌کند این است که آنها:

حاضر نشدند... عین تحلیل چینی‌ها را علیه اتحاد شوروی بپذیرند... البته بعضی از آنها انتقاداتی به اتحاد شوروی داشتند ولی این کشور را به عنوان دشمن انقلاب ایران نمی‌دانستند. این اولیه هسته سالم در نظریات آنها بود و به عقیده من همین هسته سالم رشد و نمو کرد و علی‌رغم... تلفات زیادی که دادند توانستند... در آن تجدیدنظر نمایند و راه صحیح مارکستی را پیش

گیرند.<sup>۱</sup>

از نظر کیانوری حتماً این بخش از چریک‌های فدائی خلق، همان شاخهٔ موسوم به «اکثریت» است که به حزب توده پیوست اما در واقع «اقلیتی» از آن گروه بیش نبود و نیست. این قضاوت کنونی کیانوری است. او ادعا می‌کند که در طول زمان مبارزات چریکی در ایران، حزب توده آثار همهٔ چریک‌ها را می‌خواند و نقد مفصلی بر آنها می‌نوشت که «در نشریات حزب درج شد و از رادیو پیک ایران پخش گردید. اما این نظریات غلط بود ولی ما پامردی این جوانان را بسیار درخشان می‌دانستیم... متأسفانه مجاهدین خلق و بخشی از چریک‌های فدائی [موسوم به اقلیت!] به اندرزهای ما اعتنا نکردند. ولی یکی از گروه‌های چریک فدائی [معروف به اکثریت!] قبل از انقلاب مواضع حزب را پذیرفت»<sup>۲</sup> آنچه کیانوری می‌گوید به عنوان انتقاد بر نوشته‌های چریک‌ها می‌نوشتند و به آنها اندرز می‌دادند و در نشریات حزبی و «رادیو پیک ایران» پخش می‌کردند، راهنمایی یا نشان دادن راه صحیح مبارزه نبود، بلکه فحش‌هایی بود که نثار هرچه چریک فدائی و مجاهد می‌گردید. زیرا آنها راه مبارزاتی خود را به کلی از حزب توده جدا می‌دانستند و این حزب نمی‌توانست جنگ چریکی گروه‌هایی را تحمل کند که در ایران شکوفای می‌شوند و مردم را جذب می‌کنند بدون اینکه منشاء حرکت آنها حزب توده، یا حداقل با مشارکت حزب توده و یا حتی اسم حزب توده در میان باشد. کیانوری گویا فراموش کرده در هنگامه‌ای که چریک‌ها قهرمانانه می‌جنگیدند و در راه آرمان‌های انقلاب پرپر می‌شدند، چگونه همین نشریات حزب توده و رادیو پیک ایران آنها را منحرف و اپورتونیست‌های چپ‌نما و راست‌نما می‌خواندند، یا به حرکات بچگانه و چپ روی متهمشان می‌کردند و حتی کمیّت کار گروهی آنها را به مسخره می‌گرفتند.

اوایل انقلاب در زمستان ۱۳۵۷ گزارش‌هایی منتشر شد که به موجب آنها معلوم گردید حزب توده در زمان شاه علیه چریک‌ها جاسوسی می‌کرد و برای لودادن آنها با

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۴۶۴

۲- همان، ص ۴۶۶

ساواک همکاری برقرار کرده بود.

رهبران حزب تود می‌گفتند بدون شرکت و خواست حزب تراز نوین، یعنی حزب طبقه کارگر و بدون کمک ستاد زحمتکشان جهان، این حرکات کودکانه از قبل محکوم به شکست است و هیچ انقلابی به مرحله شروع هم راه پیدا نمی‌کند. البته پوچی این تحلیل‌های خودخواهانه را در انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران دیدیم. حزب توده چون در نقطه امن قرار داشت و کاری جز تأیید قدرت‌های حاکم بر شوروی و سیاست‌های متخذه از طرف آنان نمی‌کرد، دلش نمی‌خواست گروه‌های دیگر هم دست از پا خطا کنند و حتی به وجود آیند. شوروی نیز در چارچوب روابط سیاسی خود با تهران، مایل نبود هیچ عملی که زیر نظارت و کنترل آن کشور نباشد، در ایران شکل بگیرد. این بود که موجودیت هر گروه اپوزیسیون بخصوص پارتیزانی که می‌توانست سروصدائی ایجاد کند، سخت باعث ناراحتی حزب توده می‌شد، لذا علیه آنها جنجال تبلیغاتی راه می‌انداخت که ترقه‌بازی چند جوان ماجراجو، راه به هیچ‌جا نمی‌برد. بطوری که می‌توان گفت شعار حزب توده در آن زمان به این صورت خلاصه می‌شد: یا ما، یا با ما، یا با اجازه ما و یا هیچ!

## ۴۵۲- خواب‌های طلایی و پیام‌های انقلابی!

بند بعد خاطرات کیانوری در صفحه ۴۶۶ به خواب‌های طلایی او اختصاص دارد. می‌گوید: زمانی که «اخبار بسیار مثبت» سازمان مجاهدین خلق به گوش توده‌ای‌ها رسید، خوشحال شدند از اینکه مجاهدین یک سازمان انقلابی «ولی دارای روش‌های نادرست» است، وقتی که در این سازمان «توسط جناح مائوئیستی» کودتا شد، آنها هم شنیدند ولی با خواندن جزوه شناخت، بسیار شادمان گشتند که «بخشی از مبارزین مسلمان چنین شناختی پیدا کردند» و هنگامی که فهمیدند آن حرکت فقط یک کودتا بوده، متوجه شدند که «این یک جریان خرابکارانه است که بزرگترین لطمه‌ها را بر همکاری مسلمانان با کمونیست‌ها خواهد زد»!

بعد پای فرخ نگهدار را به میان می‌کشد و از زبان او از استراق سمع مورس‌هایی

که بین مسعود رجوی و موسی خیابانی در زندان اوین، میان آن طبقه و طبقه بالا مخابره می‌شد، داستانی عجیب حکایت می‌کند:

بعدها فرح نگهدار به ما گفت که در زندان اوین مسعود رجوی از اطاق بالا که نگهدار هم در آن طبقه بود با یکی از سران «مجاهدین» موسی خیابانی در اطاق پایین صحبت می‌کرده، موسی خیابانی می‌گفته: آنها دارند تمام بچه‌ها را با خود می‌برند، ما باید به طرف مارکیسم برویم... رجوی از طبقه بالا به او می‌گفته: نه هنوز زود است، هنوز باید کمی صبر کرد.

این رویای رنگین را «بعدها» یا فرح نگهدار دیده است یا کیانوری با کمک او. هنوز کیانوری پس از اضمحلال این گروه‌ها در ایران، دست‌ازسر آنها بر نمی‌دارد. کیانوری در حین رد مبارزات چریکی دیگران در بحبوحه فعالیت‌های اواسط دهه ۵۰، پایبند آن بود که حزب توده را از اعتقادات شدید به مبارزات پارتیزانی خود مثلاً دور نگرداند. ولی تازه وقتی می‌خواهد به این‌گونه جنگ‌های انقلابی علاقه و اعتقادی نشان دهد، می‌گوید «اولین اعلامیه‌ای که برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم منتشر کردیم، پیامی است به سربازان ایرانی در ظفار. در آن ما به ارتش پیام فرستادیم که مثلاً سرنیزه‌هایتان را، مسلسل‌هایتان را برگردانید به طرف شاه و رژیم شاه»<sup>۱</sup>! مبارزه مسلحانه دیگر از این جدی‌تر هم می‌شود؟! هنگامی که مبارزین مسلح ایرانی در زندان‌های شاه، در نبردهای ایستاده جنگل‌های شمال و در خیابان و کوچه شهرهای ایران کشته و تیرباران می‌شدند، حزب توده از کیسه خلیفه می‌بخشد و لطف می‌کند و به سربازان ایرانی اندرز می‌فرستد که «مثلاً» از آلات جنگی خود علیه رژیم استفاده کنند! و اسمش را می‌گذارد مثلاً مبارزه مسلحانه. در اینجا کیانوری تظاهر به دوستی و همفکری با چریک‌ها می‌کند. در سال ۱۳۵۴ هم تحت عنوان «پیام حزب توده به مازیار و دوستانش»<sup>۲</sup> و بعد با عناوین واضح‌تری سخت منت چریک‌های فدائی خلق را می‌کشد. کیانوری من بعد در

۱- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، تهران

۱۳۵۹ صص ۱۰۱ و ۱۰۲

۲- مجله دنیا، تیر ۱۳۵۴



شماره‌های متعدد مجله دنیا دست التماسش را باز هم بیشتر بطرف آنها دراز می‌کند. ولی همین کیانوری و شرکا در کمیته مرکزی، آن زمان که برای بهبود اصلاحات شاه رهنمود می‌فرستادند، در روزنامه مردم اول تیر ۱۳۵۱ به خاطر خلاصی رژیم از شر چریک‌ها، نسخه راهنمای زیر را پیچیدند:

فعالیت عده معدودی بمب‌گذار که نام چریک به خود نهاده‌اند توجیه کننده اختناق و استبداد نیست بلکه بالعکس، فشار و اختناق کنونی به چپ‌روی‌های انقلابی نما امکان می‌دهد که عملیات تروریستی خود را توجیه و تشدید کنند. یکی از وسایل مقابله با روش‌های خرابکارانه لغو و ترک اقدامات ضد آزادی است.<sup>۱</sup>

آیا از چنین نسخه‌هایی کمترین بوی تشویق به جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه و یا کوچکترین دلسوزی و اندرز انقلابی برای چریک‌ها استنباط می‌گردد؟! معنای ساده‌تر عبارات روزنامه مردم این است که: ۱- اصل، فساد و تباهی و ظلمت رژیم نیست که انگیزه حرکات انقلابی شده است، بلکه همه عیوب معلول امساک است که دستگاه نسبت به اعطای آزادی دارد. بنابراین ۲- اگر شاه «اقدامات ضد آزادی» خود را ترک یا کمی محدود کند، دکان آن «عده معدود بمب‌گذار» و ترقه‌باز تخته خواهد شد و دیگر بهانه‌ای ندارند که خاطر شریف ملوکانه را آزرده گردانند! ملاحظه می‌شود که از نظر حزب توده، تلاش‌های مبارزاتی در یک کارزار گسترده انقلابی، یعنی کشک ساییدن.

### ۴۵۳- کروژوک‌ها

باقر امامی مبتکر تشکیل کروژوک‌ها در ایران، کمونیست بود و در ارتباط با شبکه جاسوسی شوروی در ایران که به دنبال انتشار خاطرات آقا بیکف کشف گردید، در سال ۱۳۱۰ دستگیر و پس از شهریور ۱۳۲۰ آزاد شد. امامی بعد از آزاد شدن وارد حزب توده نگردید و فعالیت‌های کمونیستی خود را - به تقلید از کروژوک‌های روسیه

که مارکیست‌ها پیش از تشکیل حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۸۹۸ در آنها جمع می‌شدند - منحصر به «کروژوک‌های مارکیستی» کرد. کروژوک واژه‌ای است روسی به معنای محفل یا حوزه که امامی در آن به صورت آموزگار، مبانی مارکسیسم را درس می‌داد. ولی با وجودی که تشکیلات محدودی داشت، طرفداران او در این حوزه‌ها، گاه به ده‌ها نفر هم می‌رسیدند. امامی مردی قانع و با شخصیت بود و در تشکیلات فرقه دموکرات آذربایجان که پیشه‌وری به او شغلی در ردیف وزارت پیشنهاد کرده بود، هیچ سمتی را نپذیرفت. او تا پایان زندگی هم زیر بار مشاغل دولتی نرفت تا اینکه به علل نامعلومی خودکشی کرد. امامی روی هم‌رفته آدمی صمیمی بود و به عقاید خود کاملاً ایمان داشت. با حزب توده تا آخرین لحظه مخالف بود و آن را خائن می‌دانست.<sup>۱</sup>

گویا همین نکته آخری باعث شده که کیانوری از او به سختی انتقام بگیرد و در خاطراتش وی را به گناه سنگین سرقت و خیانت در امانت متهم کند. مصاحبه‌کننده از گروه «ساکا» نام می‌برد که وسیله باقرامامی رهبری می‌شد (ساکا مخفف سازمان انقلابی کمونیست‌های ایران: مصاحبه‌کننده) و دانسته‌های کیانوری در مورد این گروه و شخص امامی را جویا می‌شود. کیانوری چند سطر از سوابق مبارزاتی باقرامامی صحبت می‌کند و سپس طبق معمول موضعگیری خاص خود نسبت به اشخاص و گروه‌های مخالف می‌گوید: امامی به حزب توده نیامد و فعالیت سیاسی خود را در کروژوک‌های مارکیستی متمرکز نمود و عده‌ای از جوانان را «با شعارهای ماورای چپ» به دور خود جمع کرد:

«کروژوک‌ها» چندبار از هم پاشید و امامی دوباره گروه دیگری تشکیل داد. تا بالاخره گروهی به نام «ساکا» تشکیل داد. در این موقع افراد مطلع می‌شوند که امامی پول‌های سازمان را برای مصارف شخصی خرج می‌کند و تصمیم به محاکمه او می‌گیرند. ولی امامی پیش از محاکمه - اواسط دههٔ چهل - خودکشی می‌کند.<sup>۲</sup>

۱- دکتر انورخامه‌ای، خاطرات سیاسی، نشرگفتار، کتاب اول ص ۱۷۶ و کتاب دوم صص ۲۳۳ و ۲۳۴

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۶۸

کیانوری می‌خواهد صریحاً خودکشی امامی را به موضوع خیانت در امانت او مربوط کند! در حالی که چنان مسائلی به امامی نمی‌چسبید و همانطور که دیدیم او شخصیتی صادق و صمیمی و درستکاری داشت و رازاتحار او نیز تا کنون کشف نشده است.

#### ۴۵۴- مسئولیت شعبه تشکیلات کل

کیانوری قبل پلنوم چهاردهم که به مدت هشت سال از کار حزبی کناره‌گیری کرده بود، باینکه در ردیف رهبران حزب قرار نداشت، از مزایای مسافرت تفریحی مخصوص رهبری برخوردار بود و در آن مدت سه بار از این مسافرت‌ها استفاده کرد. هر بار که سفرهای او مورد اعتراض اسکندری و رادمنش قرار می‌گرفت، حزب کمونیست شوروی به بهانه دعوت «سازمان ضدفاشیست شوروی» از همسرش موضوع تفریحات او و مریم را توجیه می‌کرد و دهان اسکندری و رادمنش (و نه هرگز کامبخش که علیه کیانوری باز نمی‌شد) را می‌بست. در این دعوت‌ها کیانوری تا می‌توانست زیر پای رفقا (رقبا؟) راست می‌کرد و بخصوص به نفع عروج خود، مقدمات سقوط دکتر رادمنش را فراهم می‌ساخت.

کیانوری فردی است که «اشتیاق وی را برای شاگرد اول شدن در هر زمینه، هر دوره و با هر وسیله می‌توان دید. تا آنجا که در سال ۱۳۴۷ در گفتگوی خصوصی با اردشیر آوانسیان و کامبخش حتی آن را به زبان آورد که در حزب توده بیش از هر کسی خود را شایسته دبیر اولی می‌داند. اردشیر... درباره‌ی وی چنین قضاوت می‌کند: کیانوری دائماً چشمش در راه است که تکیه‌گاهی از بالا داشته باشد... او آدمی است عجول، کم‌حوصله، خودپسند... قدوه این نظر را در پلنوم چهارم درباره‌ی کیانوری خوب گفته که این کیانوری برای اینکه به کاری برسد، به هدف برسد حاضر است همه رفقا را زیر پا گذارده خرد نماید تا به هدفش برسد»<sup>۱</sup>

جریان حسین یزدی موقعیت مناسبی برای منظور کیانوری پیش آورد ولی با

۱- اردشیر آوانسیان، یادداشت‌های سیاسی منتشر نشده، ابروان ۵۵-۱۳۵۲، نقل از حمیداحمدی، آدینه، شماره ۸۹، بهمن ۱۳۷۲، ص ۶۵

توجه به شخصیت و سوابق رادمنش، برای شوروی‌ها به قدر کافی اغواکننده نبود. موضوع عباس شهریاری که پیش آمد، بهترین موقعیت جابه جایی را برای کیانوری فراهم آورد. تذکرات اولیه شوروی‌ها در جریان شهریاری به رادمنش سودمند واقع نشد. بنابراین با سومین دعوت از کیانوری او را آماده ساختند تا به یک شبه کودتا دست بزنند، رادمنش را بردارد، خود وارد «کمیسونی مرکب از اسکندری و کامبخش و کیانوری» گردد و اداره کار ایران را در دست گیرد. هیئت اجرائیه و سپس پلنوم چهاردهم برای سلب مسئولیت از رادمنش و صعود کیانوری احتیاج به رای قاطع نمایندگان داشت. قبلاً جاده این مراتب وسیله غلام یحیی دانشیان- که همیشه حرف آخر را می‌زد و جلسات را به راه می‌آورد- کوبیده و هموار شده بود. هیئت اجرائیه به گزارش مخصوص کیانوری رسیدگی کرد و «به جز یک نفر که رای مخالف داد بقیه به این نتیجه رسیدند» که موضوع گزارش کیانوری مبنی بر برکناری رادمنش و صعود خودش کاملاً درست و بجاست! مصاحبه کننده می‌پرسد «آن یک نفر که رای مخالف داد که بود؟» و کیانوری می‌گوید «خود رفیق رادمنش»<sup>۱</sup>

باری، گزارش تأیید شده هیئت اجرائیه برای تصویب نهائی به پلنوم چهاردهم می‌رود. این پلنوم «به اتفاق آراء به جز یک رای مخالف (که ظاهراً به بقراطی تعلق داشت) به برکناری او [یعنی رادمنش] از دبیر اولی رای داد»<sup>۲</sup>

پلنوم چهاردهم هیئت اجرائیه جدیدی انتخاب نمود که کیانوری در آن جایگاه ویژه‌ای دارد. پلنوم دو دبیر انتخاب کرد: اسکندری و کامبخش. به روایت کیانوری، عده‌ای گفتند که کیانوری به عنوان دبیر سوم انتخاب شود. ولی کیانوری نپذیرفت و پیشنهاد کرد «بهتر است فعلاً به دو دبیر... بسنده شود» با وجود این:

کل وظائف تشکیلاتی حزب (سازماندهی حزب در ایران و کشورهای غربی و کشورهای سوسیالیستی) در یک شعبه به نام «شعبه تشکیلات کل» متمرکز گردید و به من [یعنی کیانوری] پیشنهاد شد که به علت تجربه کار

۱- کیانوری، خاطرات، ۴۵۹

۲- همان، ص ۴۷۱

تشکیلاتی مسئولیت این شعبه کل را بپذیرم.<sup>۱</sup>

حالا متوجه می‌شویم که او با چه از خود گذشتگی و تواضعی شغل دبیر سومی حزب را پذیرفت! باری، کیانوری که با تمهید مقدمات چندین ساله خود به این جایگاه یعنی چنگ انداختن بر اختیارات کل حزب توده ایران دست یافته بود، لطف کرد و با گذاشتن دو شرط: الف - محلی جدا از محل دبیر خانه، ب - آزادی انتخاب همکاران، این پیشنهاد را پذیرفت؛ چون از نفوذ ساواک در حزب تجربه تلخی داشت! از جمله او نسبت به بعضی از اطرافیان ایرج اسکندری بخصوص شهناز اعلامی مشکوک بود و بعلاوه می‌دانستم که ایرج معمولا در دیدارهای خصوصی با دوستانش، بخصوص اگر کمی مشروب خورده باشد از پرچانگی دریغ نمی‌کند (نمونه آن ماجرای مصاحبه با تهران مصور پس از انقلاب است)

در حالی که می‌دانیم مصاحبه اسکندری با مجله تهران مصور<sup>۲</sup> یکی از بزرگترین نقطه‌های قوت اسکندری می‌باشد. او در این مصاحبه شروع به نغمه مخالف کرده بود و پس از خروج از ایران - که دیگر در قید و حصر و حصار کیانوری نبود - آن را علیه حزب توده و شوروی کامل کرد. بدین ترتیب کیانوری مشروعیت پست‌هایی که اشغال کرده بود تحمیل می‌کند و ادعا دارد از زمان دور شدن اسکندری و رادمنش از حیطه اقتدارات او «یک سازمان جدید ایجاد شد که طی هفت سال فعالیت آن (از سال ۱۳۵۰ تا پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷) - علی‌رغم تلاش ساواک - به هیچ وجه لو نرفت و با موفقیت کامل به کار خود ادامه داد»<sup>۳</sup>

## ۴۵۵- در گذشت کامبخش ر تیم جدید کار

کمیته مرکزی حزب توده بر پایه دستور کار و مصوبات پلنوم چهاردهم اطلاعیه مفصلی منتشر کرد و کیانوری بخش‌های مهمی از آن را که مؤید نظرات خود در پیش و

۱- همان، ص ۲۷۱

۲- تهران مصور، شماره‌های ۲۱ و ۲۲ سال سی و هفتم، به تاریخ‌های ۲۵ خرداد و اول تیر ۱۳۵۸، این مصاحبه در یاد مانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری، صص ۷۸ تا ۱۱۲ نیز منتشر گردید.

۳- کیانوری، خاطرات، ص ۲۷۲

پس این پلنوم می‌باشد نقل کرده و بعد می‌گوید «همانطور که ملاحظه می‌کنید تصمیم پلنوم تأییدی بر حرف‌هایی است که من سال‌ها می‌گفتم» در حالی که اگر برنامه طولانی کامبخش نبود، اگر احکام آخر را غلام یحیی صادر نمی‌کرد و با وجود مخالفت با کیانوری فرمان انتصاب او را اعلام نمی‌داشت، و از همه مهمتر اگر تمایل و زور رفقای شوروی نبود، رسیدن به درجات اعلائی حزبی برای کیانوری جز آرزوهای دست نیافتنی صورت دیگری نمی‌داشت.

به هر حال، پس از درگذشت عبدالصمد کامبخش، کیانوری را فوراً به جای او نشاندهند. قبل از اینکه کیانوری به دبیر دومی حزب ارتقا یابد عملاً وظایف آن را در راس «شعبه تبشکیلات کل» که تحت سرپرستی تشریفاتی کامبخش بود و او دیگر پیرو مریض می‌نمود به عهده داشت. (در سال ۱۳۵۰ کامبخش حدود ۶۸ سال داشت و کیانوری ۵۶ سال) کیانوری در این سمت اختیار انتخاب همکاران خود را گرفته بود. یکی از همکاران او در این مرحله، مهندس کاظم ندیم بود. در صفحه ۴۷۲ می‌نویسد: کاظم ندیم را دورادور و از دوران قبل از ۲۸ مرداد می‌شناختم و می‌دانستم که او در شعبه اطلاعات با روز به کار می‌کند، ولی شخصاً با او تماس نداشتم. در آن زمان مهندس کاظم ندیم در رادیو «پیک ایران» کار می‌کرد. در مذاکره با میزانی - مسئول رادیو - او مهندس ندیم را به عنوان رفیقی پرکار و محکم و راز دار به من پیشنهاد کرد و من ترتیب انتقال او را از بلغارستان به جمهوری دموکراتیک آلمان دادم.

ولی به گمان ما کیانوری هیچ احتیاجی به معرفی کاظم ندیم از سوی فرج الله میزانی نداشت. زیرا تصور می‌کنیم با مهندس ندیم حداقل از زمان قتل حسام لنکرانی آشنایی کامل داشت. در جریان کشتن لنکرانی، کاظم ندیم نیز شریک در توطئه بود و دستور کیانوری را اجرا می‌کرد. ندیم عضو شبکه ترور خسرو روزبه بود و اگر کیانوری به فرض مستقیماً با او آشنایی نداشت ولی روحیات ماجراجویانه‌اش را دقیقاً می‌شناخت و علت انتخاب او مسلماً به «دوران قبل از ۲۸ مرداد» مربوط می‌شد. این خود کیانوری بود که درباره ندیم از میزانی سؤال کرد، آن هم تنها برای اینکه بداند ظرف این مدت روحیات ندیم تغییر نکرده و آیا ندیم اکنون هم همان ماجراجوی بی‌رحمی است که بود؟

## فصل دهم

### کار در ایران

#### ۴۵۶- سازمان نوید

یکی از فصول درخشان مبارزات حزب توده در داخل کشور بعد از پلنوم چهاردهم و تعیین مسئولیت‌های جدید یعنی مسئولیت کیانوری در ایران - آنطور که کیانوری خود در اینجا نشان می‌دهد - تشکیل «گروه نوید» است. کیانوری کار رحمان هاتفی و مهدی پرتوی را در تشکیل این گروه و ابتکارات و فعالیت‌های آنها را در دهه پنجاه، ایثارگرانه و با دستاوردهای بسیار مثبت و مؤثر توصیف می‌کند و معتقد است که بخش عمده موفقیت آنها در ایران «مدیون کار فوق العاده دقیق چندتن از مبارزان جوان ایران بود که راه حزب را برگزیدند»<sup>۱</sup> و چون راه حزب توده را آن هم تحت مسئولیت کیانوری برگزیدند، بیش از سایر گروه‌ها موفقیت داشتند! ولی در واقع آنچه برای حزب توده موفقیت داشت، سازماندهی خود حزب و گردآوری کادرهای پراکنده و سربازگیری ناموفق از میان نسل جدید در ماه‌های قبل از انقلاب بود؛ بدون اینکه نتایج فعالیت‌های سازمانی و تشکیلاتی حزب بر سازماندهی نیروهای فعال انقلاب

و برای آمادگی انقلابی مبارزان، کوچکترین تأثیری داشته باشد. از این گذشته ابتکار تشکیل گروه نوید هیچ ربطی به کیانوری ندارد. حزب توده که قبل از انقلاب بر تشک پرفو آرمیده بود، در زمان انقلاب کار مثبتی برای ایران نکرد و پس از انقلاب دارای کارنامه‌ای کاملاً منفی است. اگر کار گروه نوید را کیانوری پر بار ارزیابی می‌کند اولاً در جهت باروری تشکیلات حزب به دست زندانیان توده‌ای آزاده شده بود که به مردم و با آنها ارتباطی نداشت. ثانیاً برای اثبات سرپا بودن حزب بود تا قدرت و مسئولیت خود را از شروع دهه ۱۳۵۰ ارزان نفروشد. او این معنا را در خاطرات خود به وضوح یادآوری می‌کند:

پیدایش سازمان نوید و تجدید حیات حزب در ایران در متن تحولی قابل تفسیر است که در آغاز دهه پنجاه آغاز شد، و آن وسعت هر چه بیشتر پدیده مبارزه در میان نسل جوان بود.

دیدیم که حزب توده از این «دهه پنجاه» مسئولیت کیانوری را در «شعبه تشکیلات کل» متمرکز کرد و کار حزب را در قسمت اعظم ایران به او سپرد. کیانوری فعالیت حزب در ایران را قبل از این دوره، که او در دبیرخانه کمیته مرکزی هیچ مسئولیتی نداشت، به کلی منفی می‌داند و این کیانوری بوده است که با قبول مسئولیت کار ایران در دهه ۵۰ و تا انقلاب، از این پس بر بستر گسترده‌ای از وقایع شگرف انقلابی اثر گذاشته، حوادث را خلق کرده و مبارزات ایران را سرپرستی نموده است. او به دلیل این توهم یعنی به قصد بزرگ کردن خود در متن حوادثی که از طرف حزب توده وجود خارجی نداشته، کار گروه نوید را مهم و موثر جلوه می‌دهد. در این راستاست که می‌گوید در انتشار نشریه نوید (به جای نشریه بسوی حزب که هوشنگ تیزابی پایه‌گذار آن بود) رهنمودهای لازم راجع به شکل و قطع و محتوای آن دادند و «امکانات کافی در اختیارشان» گذشتند. بنابراین «نوید از دیماه ۱۳۵۴ تا انقلاب ادامه یافت» و مدعی است: تیراژ اولین شماره‌های نوید حدود ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نسخه بود. ولی ما پس از مدتی توانستیم امکانات بیشتری... بفرستیم و بدین ترتیب نوید روزبه‌روز، هم از لحاظ شکل و تیراژ و هم از لحاظ محتوی قوی‌تر شد. در دوران



انقلاب نوید بسیار فعال بود و آخرین شماره‌های آن که بصورت مخفی چاپ می‌شد، ۷۰ تا ۸۰ هزار نسخه تیراژ داشت. آخرین شماره نوید که پس از پیروزی انقلاب در چاپخانه علنی چاپ شد، ۲۳۰ هزار نسخه تیراژ داشت.<sup>۱</sup>

(باور نمی‌کنید؟ خوب، بروید بشمارید!) - کیانوری از ساواک زدگی گروه نوید راحت می‌گذرد و در پاسخ مصاحبه‌کننده که می‌گوید هوشنگ اسدی یکی از همکاران گروه نوید با ساواک مربوط بود، می‌گوید حزب توده به اسدی مأموریت داده بود «که وی با ساواک همکاری کند. چون این مسئله پوشش خوبی ایجاد می‌کرد که ساواک نتواند سر نخ از نشریه نوید در مؤسسه کیهان به دست آورد» اما در واقع ساواک، غیر از راه اسدی، تا عمق سازمان نوید نفوذ کرده بود. مسئله ساواک زدگی گروه نوید را تنها نگارنده نمی‌گوید، دیگران هم می‌دانند و بعضی‌ها هم گفته‌اند، از جمله در مقاله «از یک در به صد در» در مجله آدینه.<sup>۲</sup> دکتر جودت و اسکندری و صفری نیز بنابه اظهار صریح کیانوری به سازمان نوید سخت مشکوک بودند و آن را مانند گروه شهریاری آلتی در دست ساواک می‌دانستند.<sup>۳</sup>

#### ۴۵۷- پیشگویی وقوع انقلاب در ایران

کیانوری به بهانه راه انقلابی که گروه نوید - زیر سرپرستی او - در پیش گرفته و موفقیت‌هایی به دست آورده بود، باز هم مجال می‌یابد تا راه معاشات و «سلطنت طلبی و لیبرالی» اسکندری را که قبل از دهه ۵۰ حاکم بر حزب بود بگوید. او بدو می‌گوید: یکی از مهمترین مسائلی که در اواخر دهه چهل و اوائل دهه پنجاه به تدریج خود رانشان می‌داد رشد و توسعه پدیده نوین مبارزه در کشور بود. یکی از نمودهای این پدیده پرشدن زندان‌ها از زندانیان سیاسی جوان بود که نشان

۱- همان، ص ۴۷۶

۲- آدینه، شماره ۸۹، مورخ بهمن ۱۳۷۲، ص ۳۸

۳- کیانوری، خاطرات، صص ۴۸۴ و ۴۸۵

می داد جنبش در حال شکل‌گیری و تهاجم علیه رژیم است. من از این واقعیات اطلاع داشتم. به علت مسئولیت شعبه ایران افرادی که به ایران می‌رفتند مرتباً می‌دیدم و آنها از شروع این حرکت در ایران سخن می‌گفتند... بدین ترتیب، در من و تعدادی از اعضای رهبری حزب این احساس به وجود آمد که جامعه ایران در حال تلاطم است و به سمت یک انفجار پیش می‌رود. در مقابل، تعدادی از اعضای رهبری حزب - به ویژه ایرج اسکندری که سمت دبیر اولی داشت - سمت تحولات ایران را درست به عکس می‌دیدند.<sup>۱</sup>

سپس به این نتیجه می‌رسد که اسکندری و نوروزی وجودت و دانشیان و صفری مایل بودند با رژیم شاه که از نظر آنها در حال تثبیت است کنار بیایند. زیرا افزایش درآمد نفتی «این فرصت را به شاه داده بود تا یک سیستم سرمایه داری با ثبات ایجاد کند» آنها کاملاً غیر انقلابی فکر می‌کردند و می‌گفتند باید «با توجه به بهبود مناسبات ایران و شوروی به سمت فعالیت قانونی حزب در داخل کشور حرکت کرد» به عبارت دیگر آنچه اسکندری نمی‌دید، کیانوری به عیان مشاهده می‌کرد. یعنی کیانوری از اواخر دهه ۵۰ انقلاب ایران را با شامه تند و تیز خود حس می‌کرد که در راه است ولی عده‌ای دیگر «به ویژه اسکندری» در فکر سازش با رژیم شاه بودند!

محض اطلاع آقای کیانوری عرض می‌کنم که اندیشه‌وران برجسته داخل ایران تا سال ۱۳۵۲ هرگز در دورنمای آینده سیاسی کشور، به زودی تغییر و تحولی بینادین مانند انقلاب عظیم سال ۱۳۵۷ رانمی‌دیدند. آنها چنین تحولات اجتماعی را حداقل برای دهه ۶۰ و حتی بعد از آن پیش بینی می‌کردند. تنها در سال ۱۳۵۲ بود که یک تحول اجتماعی - سیاسی بزرگ را در آینده‌ای نزدیک، بر آینه زمان ملاحظه کردند. این پیش‌بینی واقع بینانه نیز در ماه‌های آینده، به علت پذیره ۲۰ میلیارد دلاری نفت که عاید رژیم شد، به وقوع نپیوست. بنابراین انتظاری که برای سال ۱۳۵۳ قوت بسیار گرفته

بود، باز هم تا چهار سال دیگر عقب افتاد. حال چگونه است که دکتر کیانوری از آلمان شرقی آن هم در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ جریان تاریخ را به دقت پیشگویی کرده بود، لابد با علم لدنی ایشان ارتباط دارد! البته حالا ادعای این پیشگویی درباره حوادثی که اتفاق افتاده است خیلی آسان می‌باشد و اصولاً پیشگویی نیست و مرور تاریخ است.

### ۴۵۸- تجدید انتقامجویی سیاسی

با چنین پیشگویی‌ها و برداشت‌های تاریخی است که کیانوری مجدداً رفتار و افکار اسکندری را مورد انتقاد شدید و گزنده خود قرار می‌دهد:

ببینید! اسکندری ذاتاً و در تمام مقاطع زندگی سیاسی‌اش فردی بود به تمام معنا لیبرال و سازشکار و طرفدار زندگی راحت و آسوده... در حیات سیاسی ایرای شرکت اندکی داشت... و در همان دوران نیز خط سازش با رژیم و به قول خودش دموکراسی را دنبال کرد... در دوران اقامت در اروپا عده‌ای رابه دور خود جمع کرده بودند که عموماً افراد نادرستی از آب درآمدند. یکی از آنها هویدا بود که بعدها نخست‌وزیر شد. در شوروی نیز عده‌ای رابه دور خود جمع کرد و مجدداً توطئه را شروع کرد... سپس به آلمان دموکراتیک رفتیم. در آنجا... عده‌ای دور او بودند که هیچ یک روحیه مبارزه نداشتند... این روحیه ابرج بود؛ فردی فاقد هر نوع جوشش و انگیزه جدی انقلابی که بخش عمده فکر و ذکرش ماندن در رهبری و رسیدن به مقام دبیر اولی بود. به همین دلیل نیز توطئه علیه رادمنش را شروع کرد.<sup>۱</sup>

نظریات کیانوری را درباره اسکندری قبلاً بررسی کرده‌ایم. ولی در اینجا او چند نکته جدید و عجیب هم اضافه کرده که عبارتند از:

اول اینکه در فرهنگ خاص کیانوری، معادل فارسی واژه فرانسوی «لیبرال»

عبارت از «سازشکار» است!

دوم اینکه در نظر او «سازش» و «دموکراسی» به یک معناست. هرکس دنبال دموکراسی و حاکمیت مردم برود «سازشکار» می‌باشد! کمونیسم روسی هم هیچ‌گاه نتوانست دموکراسی را هضم کند و اصلاً مخالف آن بود و اگر گاهی به ظاهر حرفی از دموکراسی به میان می‌آوردند، بی‌فاصله یک‌پس‌وند «متمرکز» به آن می‌افزودند که محدوده آن مشخص شده باشد.

سوم اینکه چون اسکندری روحیه ماجراجویی نداشت کیانوری او را به تسلیم طلبی متهم می‌کند و بالعکس، ماجراجویی و توطئه چینی خود را به داشتن «انگیزه جدی انقلابی» تعبیر می‌نماید.

چهارم اینکه اگر هم اسکندری علیه رادمش توطئه‌ای کرده باشد چندان آشکار نبود، اما بطور مسلم توطئه‌های کیانوری بر ضد رادمش تا زمان مرگ او ادامه داشت و هم اینک نیز علیه رادمش و اسکندری و... ادامه دارد.

پنجم اینکه چون امیر عباس هویدا یک‌زمانی به قول کیانوری رفیق اسکندری بود، باید همان موقع گردن اسکندری را می‌شکستند تا او باشد که به رفیق خود اجازه ندهد نزدیک به ۲۰ سال بعد نخست وزیر رژیم شاه بشود!

ششم اینکه، بالاخره کیانوری پس از این همه ایراد و بدگویی نسبت به اسکندری، ناگاه به یادش می‌افتد که قبلاً (در ۴۰ صفحه پیش، ص ۴۳۹) به خاطر لجن مال کردن دکتر کشاورز و احمد قاسمی، از اسکندری تعریفی هم کرده و گفته بود «همین آقای اسکندری می‌توانست به غرب برود، هم پول داشت و هم امکانات... ولی چون به یک اصولی پایبند بود در حزب ماند» به این جهت بلافاصله بعد از جمله «اسکندری... توطئه علیه رادمش را شروع کرد» در صفحه ۴۷۹، می‌افزاید «البته او به اصولی هم معتقد بود. وگرنه می‌توانست به همه چیز پشت پا بزند و به غرب برود» ولی دیگر نمی‌گوید که یک آدم سازشکار و لیبرال! وی بندوبار که رفقایش امثال هویدا، دکتر امینی، عباس اسکندری، شهناز اعلامی ساواکی و دیگرانی از این «قماش» بودند و دائماً به فکر عیش و نوشخوارگی بود، چگونه می‌تواند به اصولی هم پایبند باشد؟! باین همه کیانوری

اعتراف می‌کند که اسکندری توطئه‌گر، باز به اصول حزبی اعتقاد داشت ولی خود کیانوری این معتقدات را هم نداشت. برای دریافت مفهوم بی‌اعتقادی نسبت به ضوابط و مقررات حزبی، به مبحث زیر (مبحث ۴۵۹) توجه شود.

### ۴۵۹- مواضعه ضد حزبی

کیانوری جریان دیدار هاتفی و پرتوی را در سال ۱۳۵۷ با رهبری حزب در برلن شرح می‌دهد و می‌گوید «ولی رهبری حزب تحت تاثیر ایرج اسکندری حاضر نبود شعارهای منطبق با تحول انقلابی را طرح کند» این دو نفر با کیانوری ملاقات کردند و او آنها را با اسکندری نیز ملاقات داد. اسکندری خیلی خوشش آمد و تحت تاثیر آنها قرار گرفت. اما می‌افزاید «طبعاً من نمی‌توانستم در این جمع نظر خود را به صراحت مطرح کنم. لذا آنها را به خانه خود دعوت کردم و نظر خود را شرح دادم و نوشته‌ای را که در بیان مواضع خود خطاب به هیئت اجراییه نوشته بودم نشان دادم. گل از گل آنها شکفته شد و گفتند: ما همین را می‌خواستیم!» در واقع این مواضعه که پنهان از چشم بقیه اعضای رهبری مخصوصاً دبیر اول حزب (اسکندری) صورت گرفت، به قول خود سران حزب توده، یک فعالیت ضد حزبی است و کیانوری باید نسبت به اصول محرز حزبی بی‌اعتقاد باشد که به این صورت پنهانی عمل کرده است. او می‌توانست در حضور اسکندری با زبان منطق، آنها را خود اسکندری را قانع کند. بخصوص که اسکندری تحت تاثیر آنان قرار گرفته بود و هنوز سمت دبیر اول را داشت.

کیانوری در فراکسیون سابقه طولانی و ید طولایی دارد. او در دسته بندی و فرقه‌گرایی برای توطئه قوی و مسلط است. بطوری که خود در صفحه ۴۹۲ شرح می‌دهد یک نمونه آن منجر به پیشنهاد اسکندری مبنی بر سلب مسئولیت مشاغل حزبی از کیانوری شد و این در زمانی بود که او دبیر دوم حزب بود. ولی با مواضعه احسان طبری به رأی مساوی انجامید و پیشنهاد اسکندری به جایی نرسید.

جالب توجه است که او می‌گوید شغل دبیر اولی در احزاب کمونیست دارای امتیازات ویژه‌ای (از قبیل احترام، مقام و منزلت اجتماعی، حقوق، منزل، امکانات

مسافرت، اتومبیل و غیره) می‌باشد. متنها برای دستیابی به آن افرادی هستند که «به شکل شرافتمندانه تلاش می‌کنند [لابد مثل خود کیانوری!] و افرادی نیز هستند که در این راه به شیوه‌های ناجوانمزدانه - مانند دسیسه و توطئه - متوسل می‌شوند» لابد مثل همهٔ دبیر اول‌های حزب توده غیر از کیانوری.

### ۴۶۰- چگونگی تأمین معشیت مجهول است

در همین فصل کیانوری قبل از بخش آخرِ خاطرات، تحت عنوان «بازگشت به ایران» به تشریح کار حزبی بعد از انقلاب می‌پردازد. او در صفحهٔ ۴۸۰ می‌گوید در همهٔ احزاب کمونیست، بین یک عضو ساده و اعضای کمیته مرکزی تفاوت‌هایی از نظر مزایا وجود دارد «ولی پس از مراجعت به ایران، ما این اختلاف را حذف کردیم. پس از انقلاب حقوق تمام کادرهای حزب، چه عضو کمیته مرکزی و چه یک کادر ساده یکسان بود و به تناسب تعداد فرزندانشان ماهیانه بین ۲ الی ۴ هزار تومان حقوق می‌گرفتند. البته باید اضافه کنم که نه من و نه مریم هیچ حقوق حزبی نمی‌گرفتیم. من در دورانی که از فعالیت حزبی کنار رفته بودم زندگی علمی خود را داشتم و مریم نیز در دانشگاه زبان فرانسه درس می‌داد و با درآمد خود زندگی مناسبی داشتیم»

در این عبارات، مجهولات زیادی وجود دارد. کیانوری نمی‌گوید کدام زندگی علمی خود را در کجا می‌داشت؟ مریم با چه درجهٔ دانشگاهی، در لایپزیک، برلن شرقی یا غربی و یا در تهران فرانسه درس می‌داد؟ در چه وقت زندگی نامناسبی داشتند؟ همین «بین ۲ الی ۴ هزار تومان»های کادرها که در مجموع رقم هنگفتی می‌شد از چه محلی تأمین می‌گردید؟ فقط از عواید حق عضویت‌ها؟ سایر هزینه‌های حزبی از کجا فراهم می‌شد؟... برای هیچ یک از این پرسش‌ها جواب سرراست و قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. کیانوری تا سال ۱۳۴۹ که از فعالیت حزبی کنار رفته بود، زندگی علمی خود را داشت. از آن پس بطور تمام وقت در خدمت «شعبه تشکیلات کل» و دبیر دومی و دبیر اولی حزب تودهٔ ایران بود. عبارات آخر او کشدار و نامفهوم است. او از دوره‌ای که بعد از انقلاب به ایران آمد صحبت می‌کند و در عین حال به شرح تأمین زندگیش در زمانی

که فعالیت حزبی نمی‌کرد و در آلمان شرقی به سر می‌برد می‌پردازد. چون از حقوق متناسب کادرها در ایران گفتگو می‌کند خواننده تصور آن را دارد که همسرش در یکی از دانشگاه‌های تهران زبان فرانسه درس می‌داد و خود او نیز در تهران «زندگی علمی خود را» می‌داشت. ولی عیب چنین تفسیری این است که با «دورانی که از فعالیت حزبی کنار رفته بودم» هیچ هماهنگی ندارد. او در ایران هرگز از فعالیت حزبی کنار نکشیده بود و زمانی هم که فعالیت حزبی را دوباره شروع کرد، دیگر زندگی علمی خود را نداشت. عاقبت معلوم نمی‌شود بانگرفتن حقوق از حزب، و پولی که بابت زندگی علمی در هشت سال قبل از انقلاب می‌گرفت، چگونه پس از انقلاب در ایران زندگی مادی خود و همسرش تأمین می‌شد؟ لذا چاره‌ای نداریم مگر اینکه پرداخت‌های کوزیچکین به کیانوری را باور کنیم.

#### ۴۶۱- پیام شاه برای رهبر حزب توده

در اواسط دهه ۵۰ زمانی که کیانوری هنوز «شعبه تشکیلات کل» را می‌گرداند و سمت دبیر دومی حزب را داشت، می‌گوید شاه وسیله جهانگیر بهروز بارهبر حزب توده تماس گرفت:

در حوالی سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۵ امیر عباس هویدا - با نظر و تصویب شاه - فردی به نام جهانگیر بهروز را به دیدار ایرج اسکندری فرستاد. جهانگیر بهروز در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ از اعضای حزب بود و در روزنامه ایران ما [به مدیریت] جهانگیر تفضلی کار می‌کرد.

مسئلاً جمله آخر کیانوری از مقوله سهوالقلم است. زیرا جهانگیر بهروز در روزنامه ایران ما به مدیریت جهانگیر تفضلی کار نمی‌کرد. در آن زمان بهروز در روزنامه قیام ایران که صاحب امتیاز آن مرحوم حسن صدر (وکیل مبرز دادگستری) بود، سمت سردبیری داشت.

آنچه باور کردنش بسیار مشکل است نوع مأموریت جهانگیر بهروز و پیام او از طرف امیر عباس هویدا می‌باشد (جالب است که کیانوری فهمیده بود مأموریت بهروز با

نظر و تصویب شاه بود!) می‌گوید بهروز برای ملاقات با اسکندری به برلین شرقی آمد و پیغام هویدا را به این مضمون ابلاغ کرد:

«شما معطل چه هستید؟ چرا به ایران نمی‌آید؟ اگر به ایران بیایید ما حقوق بازنشستگی و وزارت تمام این دورانی که در کشور نبوده‌اید را پرداخت می‌کنیم، هر پست و مقامی که بخواهید می‌توانید داشته باشید. حزب را هم می‌توانید در داخل کشور آزادانه تشکیل دهید» اسکندری بلافاصله جریان را به هیئت اجرائیه گزارش داد و ما جلسه‌ای تشکیل دادیم و پس از بحث، به بهروز پاسخ منفی دادیم و این جریان تمام شد. این جوان در بازگشت به ایران مطالبی گفت که به هیچ وجه صحیح نیست.<sup>۱</sup>

این داستان جعلی به نظر می‌رسد و یا حداقل بزرگتر از آنچه بوده و با اغراق بازگو شده است. شاه سایه آنها را با تیر می‌زد و روابط ایران و شوروی هر قدر که حسنه بوده باشد، شاه را از این دشمنی تاریخی باز نمی‌داشت. حدود یک سال بعد از تشکیل حزب رستاخیز و یک کاسه کردن احزاب دولتی، شاه حزب توده را برای چه برنامه‌ای لازم داشت، یا چه تاکتیکی در سر داشت که منت این حزب را بکشد؟ مگر اینکه آن را برای ادغام در حزب فراگیر لازم داشته باشد! در این صورت اگر هم برنامه‌ای مطرح بود، احتمالاً ممکن است زمینه آن از طرف شوروی فراهم شده باشد.

اغلب استنادهای کیانوری به مردگان است و در اینجا هم از آن هیئت اجرائیه هیچ کدامشان نیستند تا امکان بررسی موجود باشد. جهانگیر بهروز، یعنی تنها کسی که می‌تواند شهادت بدهد، حی و حاضر است. بنابراین نمی‌شود گفت که تمام موضوع از بیخ و بن دروغ بوده است.

## ۴۶۲- جواب جهانگیر بهروز

بعد از اینکه مبحث ۴۶۱ را نوشتم و تمام شد، طی نامه‌ای غیر مستقیم با دفتر



نشریات اکو آف ایران<sup>۱</sup> در لندن مکاتبه کردم. پس از مدت کوتاهی که این نوشته‌ها به پایان رسیده بود، از دفتر اکو در تهران بانگارنده تماس گرفته شد، آقای جهانگیر بهروز بود و گفت جواب کیانوری را که «کمی دروغ می‌گوید» داده و در ماهنامه روزگارانو چاپ شده است. گفتم دسترسی به آن شماره را ندارم. گفت یک نسخه از جوابی که او برای روزگارانو تهیه کرده است، می‌فرستد و فرستاد. بالای این جواب ضمن یادداشتی آقای بهروز نوشته بود «در تابستان ۱۳۷۲ روزگارانو متن آن را با حاشیه‌ای که مدیر آن مجله بر آن نوشته بود چاپ کرد» بنابراین منبع نگارنده آن شماره روزگارانو نیست که نامه بهروز را چاپ کرد، بلکه رونوشتی از آن است که به نظر می‌آید با صداقت نوشته شده است (عین نامه و یادداشت بهروز نزد نگارنده محفوظ است) آقای بهروز در پاسخ به کیانوری می‌نویسد:

«شاید اگر من به جای او راستار خاطرات کیانوری بودم عنوان پرسش و پاسخ را به جای خاطرات برای این کتاب برمیگزیدم که در تخصص آقای کیانوری است. آخرین تألیف ایشان را در این زمینه چند سال پیش خوانده بودم و همان زمان استادی ایشان در انتخاب سئوال‌هایی درخور جواب‌های مورد نظر، مرا به شگفتی آورده بود. در صفحات ۴۸۳ و ۴۸۴ خاطرات خود، آقای کیانوری از فردی به نام جهانگیر بهروز نام برده است که به نظر می‌آید من باشم. اگرچه بیشتر گفته‌های ایشان با آنچه من از زندگی خودم می‌دانم تطبیق نمی‌کند، با این حال برای روشن شدن حقایق، لازم می‌دانستم چند نکته را از خاطرات خودم بر خاطرات ایشان بیفزایم تا هم اشتباهات تصحیح شود و هم کمکی به روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران کرده باشم (اگر اساساً تاریخ نیازی به خاطرات ما داشته باشد) نکات مورد نظر این است:

۱- از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تا خرداد ۱۳۲۸ من با چندتن از رهبران حزب توده مانند دکتر مرتضی یزدی، عبدالحسین نوشین، احمد قاسمی، مهندس علوی، دکتر حسین جودت و آقای کیانوری هم زندان بودم. متأسفانه امروز از این گروه جز آقای کیانوری

کسی زنده نیست که نکات نادرست خاطرات ایشان را یاد آوری کند.

۲- بازداشت من اگر چه همزمان با توقیف سران و اعضای حزب توده بود اما ارتباطی با آن حزب نداشت. اتهام من و چند روزنامه‌نگار دیگر مانند سیدمحمد باقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه، سید علی بشارت مدیر صدای وطن، دانش نوبخت مدیر سیاست ما، حسن صدر مدیر قیام ایران، عضویت در «جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری» و انتشار مطالبی بر ضد رژیم حاکم بود.

۳- محکومیت من هم در دادگاه نظامی به علت داشتن مسئولیت سردبیری این روزنامه [قیام ایران] بود که آخرین شماره آن در تابستان ۱۳۳۳ منتشر شد و به علت مخالفت با قرارداد کنسرسیوم توقیف گردید و دیگر فرصت انتشار نیافت.

۴- همه روزنامه‌نگاران بازداشت شده بعد از آنکه در دادگاه نظامی محکوم گردیدند، عفو و آزاد شدند و من هم که به فول دکتر کیانوری «کارهای نبودم» در شمار آنها رهایی یافتم. اما «دنبال کار و زندگی خود» رفتم و بعد از آن تا سال ۱۳۵۷ بارها بازداشت و سرانجام «ممنوع القلم» شدم.

۵- در سال ۱۳۵۵ من به دیدار ایرج اسکندری رفتم بلکه او در هتل برلین به دیدار من آمد. در آن تابستان به دعوت انجمن روزنامه‌نگاران آلمان که داوود نوروزی دوست قدیم من هم عضو آن بود برای تماشای فستیوال جوانان دموکرات به برلین دعوت شده بودم. در این مراسم روزنامه‌نگارانی از همه کشورها میهمان بودند. از ایران، به توصیه نوروزی چند تن از روزنامه‌نگارانی که بیشتر آشنایان او بودند، دعوت شده بودند که من هم یکی از آنان بودم. یک روز داوود نوروزی به من خبر داد که ایرج اسکندری دبیر اول حزب توده مایل است با من ملاقات کند. من هم، به شرط آنکه ملاقات خصوصی باشد، قبول کردم.

۶- من حامل هیچ‌گونه پیامی از نخست وزیر وقت ایران برای ایرج اسکندری نبودم بلکه بعکس، از دبیر اول حزب توده پیامی برای دولت ایران دریافت کردم.

۷- من از جریان مذاکرات در «هیئت اجراییه حزب توده» که آقای کیانوری به آن اشاره کرده است اطلاعی ندارم. اما برخلاف ادعای ایشان جواب منفی از اسکندری

دریافت نکردم، چون قرار نبود ایشان جوابی به من بدهد. پیامی که از قول نخست‌وزیر وقت نقل شده، اگر حقیقت داشته باشد، توسط من ارسال نشده بود. شاید ایرج اسکندری برای موجه جلوه دادن ملاقاتش با من، گزارش نادرستی به رفقایش داده بود، یا آقای کیانوری گزارش نادرستی را در ذهن دارد.

اگر آقای کیانوری برای تأیید خاطراتش گواه زنده‌ای ندارد، من دارم و آن آقای داوود نورزوی است که گویا هنوز در برلن زندگی می‌کند. اما بدون مراجعه به گواهان هم می‌توان در صحت خاطرات آقای کیانوری با طرح این پرسش‌ها تردید کرد:

□ اگر ایرج اسکندری پیامی از دولت تهران برای بازگشت و همکاری دریافت کرده و آن پذیرفته بود، چرا هیچ اشاره‌ای در این زمینه که می‌توانست بهانه خوبی برای خودستایی باشد، در خاطراتش نکرده است؟

□ اگر کیانوری می‌دانسته که من حامل پیامی از تهران برای حزب توده بوده‌ام چرا در ملاقات با من در برلین مسئله را مطرح نکرد و از من توضیحی نخواست؟

□ اگر دولت تهران واقعاً پیامی برای سران حزب توده داشت، با توجه به واسطه‌هایی که میان سران حزب با سفارت ایران در آلمان غربی وجود داشت، آیا نمی‌توانست بهتر از من کسی را برای بردن پیغامی به آن اهمیت پیدا کند؟

آقای کیانوری در خاطرات خود گفته‌اند که «این جوان در بازگشت به ایران مطالبی گفت که به هیچ وجه صحیح نیست». من در بازگشت به ایران هیچ‌گونه مطلبی در این زمینه نگفتم. گمان می‌کنم آنچه در خاطر آقای کیانوری مانده مربوط به سفر دیگر من به برلین، چند سال پیش از آن است. در آن سفر من که در کنفرانس روزنامه‌نگاران دموکرات شرکت کرده بودم، در یک مجلس میهمانی توانستم گفتگوی کوتاهی با والتر اولبریخت رهبر آن روز آلمان شرقی داشته باشم. در این گفتگو او نسبت به داشتن روابط دیپلماتیک با تهران ابراز تمایل کرد. من گفتم با توجه به اینکه برلین مرکز فعالیت حزب توده است چطور آلمان دموکراتیک توقع دارد که با ایران روابط دیپلماتیک برقرار کند؟ اولبریخت با خنده‌ای طسزآلود شانه‌ها را بالا انداخت و گفت «اینکه مسئله‌ای نیست» یعنی اگر لوازم فراهم شود دولت آلمان شرقی در فدا کردن

حزب توده برای ایجاد روابط با تهران تردید نخواهد کرد. چنانکه همین کار را هم کرد. در بازگشت به تهران، تهران مصور، بی آنکه با من مصاحبه‌ای کرده باشد مطالبی در این زمینه به نقل از مطبوعات برلین نوشت که رهبران حزب توده از جمله آقای کیانوری را آزرده خاطر ساخت...<sup>۱</sup>

نظر والتر اولبریخت، با توجه به نفرت حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی از حزب توده که قبلاً دیدیم، یک بر آورد کاملاً منطقی است. اگر فرضاً بتوانیم تمام شهود مرده کیانوری را هم زنده کنیم، شهادت حقیقی آنها نتیجه‌ای بهتر از پاسخ بهروز برای او نخواهد داشت و همه کیانوری را در مرز نادرستی متوقف خواهند ساخت.

جهانگیر بهروز در پایان نامه خود نوشته که نشریه اکوآف ایران در دوران رژیم گذشته سال‌ها توقیف بود ولی «بعد از انقلاب انتشار خود را آغاز کرد و با وجود موانع و مشکلاتی چند، هنوز هم انتشار آن ادامه دارد»

تنها یک احتمال وجود دارد و آن اینکه کیانوری پیام خصوصی به اسکندری را (به روایت خود اسکندری) با دعوت از کمیته مرکزی و کادرها و اعضای حزب توده جابه جا کرده و خودش را هم در متن این دعوتنامه گذاشته است. توضیح اینکه اسکندری در خاطراتش از ملاقات‌هایی با رهنما سفیر ایران در سوئیس و داریوش همایون و دکتر علی امینی خبر می‌دهد. داریوش همایون از طریق داوود نوروزی با اسکندری تماس گرفت و گفت: آقای هویدا «خیلی سلام رساندند و گفتند به فلانی بگو که آمدنش به ایران هیچ مانعی ندارد، فقط بیاید اینجا، حقوق وزارتش را هم تأمین می‌کنیم، بیاید در اینجا بنشیند ولی در کارهای سیاسی دخالت نکند»<sup>۲</sup> گویا گزارش این دیدار را اسکندری به هیئت اجرائیه داده بود و کیانوری که مطالب مفشوشی از آن را در ذهن داشت، اینک به این صورت مسخ شده در آورده است.

۱- از نامه سه صفحه‌ای بهروز، تأکید بر متن از ماست

۲- خاطرات ایوج اسکندری، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص ۴۱۶ و ۴۱۷

### رهبری حزب توده و انقلاب

در آستانه انقلاب و ماه‌های قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هستیم. حزب توده در مهاجرت، مسائل را سبک سنگین می‌کند. برای کیانوری میدانی پیدامی شود تا همچنان اسکندری و مواضع او را به باد تخطئه و تمسخر بگیرد و از صعود خود به دبیراولی، علت عروج، مواضع رفقای توروی، شعارهای انقلابی خود و شعارهای لیبرالی اسکندری، گزارش خود به هیئت اجرائیه، پاسخ به کوزیچکین و غیره مفصلاً سخن بگوید. او برای انتخاب (انتصاب؟) خود به مقام رهبری حزب توده، توجیهات سطحی و خودخواهانه‌ای دارد و البته منتظر است که خواننده آشنا به مسائل هم آنها را باور کند. کیانوری در صفحه ۴۹۰ به دفاعی ناحق از خود می‌پردازد که خلاصه‌اش این است:

اختلاف در دیدگاه‌های کیانوری و اسکندری بسیار عمیق است. اسکندری نهضت را یک جریان مذهبی می‌بیند که امریکا اجازه گسترش آن رانمی‌دهد و اگر مذهبی‌ها بر سرکار بیایند هرگز حزب توده را مجاز به فعالیت نمی‌دانند، بنابراین باید از جریان جبهه ملی و شریتمداری حمایت شود. برعکس، کیانوری می‌گفت باید از رهبری سازش‌ناپذیر نهضت که یک جریان ضد سلطنت و ضد امریکائی است پشتیبانی گردد. بنابراین دو پلاتفورم به هیئت اجرائیه ارائه شد که هر یک طرفدارانی داشت. بهزادی و محمدزاده و بهرام‌دانش و هوشنگ ناظمی و امیرخسروی و... از تزه‌های کیانوری دفاع می‌کردند، پورهرمزبان و ملکه محمدی و فتح‌الله ناظر و قائم‌پناه و گلاویز و شهبازیان و غیره از مواضع اسکندری پیروی می‌نمودند «بخصوص مهدی کیهان خیلی سخت از اسکندری حمایت کرد و حتی در بیرون از یک جلسه به من گفت: در پلنوم آینده خدمتت خواهیم رسید و نشانت خواهیم داد» (در صفحه ۵۳۷ می‌نویسد کیهان در حضور جمع به او گفته بود: در پلنوم بعدی خدمت خائین خواهیم رسید) ولی مدعی است که گروه نوید و سازمان‌های حزبی در ایران و اروپای غربی همه طرفدار مواضع کیانوری بودند.

سپس برای اثبات این نکته که: در جامعه‌ای که ۹۵ تا ۹۷ درصد آن دارای تمایلات عمیق مذهبی هستند باید از نیروی عظیم آنها پشتیبانی کرد (و فرصت‌طلبی را از

یاد نبرد!) جزوه پرسش و پاسخ سال ۱۳۵۸ خود را مطرح می‌کند و از آن به تفصیل نقل قول می‌آورد. می‌گوید اسکندری کشتار ۱۷ شهریور را علامت شکست نهضت می‌داند که به دنبال آن کیانوری حزب توده را به نابودی کشاند. ولی کیانوری عقیده دارد که این دلیل شکست نیست بلکه نقطه عطف جنبش است «خواهید دید»- او همچنان اصرار بر اثبات بدیهیاتی دارد که جنبه تاریخی و گذشته آن محرز می‌باشد و گفتن «خواهید دید» حالا دیگر غیبگویی با چشم بسته است.

#### ۴۶۴- ارتقاء به مقام دبیر اولی

در اینجا کیانوری می‌رسد به مهمترین و عمده‌ترین اصل مابه الاختلاف بین ادعای خود و کلیه نظراتی که تا هم اکنون از طرف سایر رهبران حزب، حاکم است و آن چگونگی ارتقای کیانوری به آخرین پله ترقیات حزبی یعنی دبیر اولی حزب توده ایران می‌باشد. خودش مدعی است که:

جنبش مردم ایران به اوج خود رسیده، باید تغییر و تحولی در رهبری ایجاد شود، اسکندری رهبر مناسبی برای شرایط حادث ایران نیست. ولی خود او، هم مورد عنایت رفقا- فقط کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی- است و هم بطور طبیعی جانشین اسکندری می‌باشد. چون «فرد دیگری وجود نداشت»!

مصاحبه کننده که گویی از جابه جایی مهره‌ها در پشت پرده اطلاع دارد با بصیرت می‌گوید «نقش حیدر علی اوف در ماجرای انتصاب شما به دبیر اولی چیست؟ زیرا «فرضیاتی مطرح است که دبیر اولی شما را به رابطه و دوستی شما و کامبخش با علی اوف منتسب می‌کند» و کیانوری جواب می‌دهد:

این ادعا به هیچ وجه صحیح نیست. تصمیم به برکناری اسکندری توسط بالاترین مقام کمیته حزب کمونیست اتحاد شوروی یعنی پولیت بورو گرفته شد و جبراً من به عنوان جانشین اسکندری مطرح می‌شدم. در رهبری حزب توده ایران فرد دیگری وجود نداشت که بتواند این مسئولیت را به عهده بگیرد. حیدر علی اوف در آن زمان عضو پولیت